



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآمَنُوا تُوفَكُون (۳) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)﴾

اوصاف مذکور در آیات محل بحث، دال بر ضرورت حمد

سوره مبارکه «فاطر» با حمد الهی شروع شد گرچه در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین است لکن چون مصدر به حمد است معلوم می شود که بسیاری از این اوصافی که در آیات بعد آمده برای تبیین ضرورت حمد است گرچه دلیل توحید هم است ولی حدّ وسط برهان حمد است ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ﴾^۱ همان طوری که فاطر و جاعل و خالق و رازق (این اسمای حسنا) دلیل بر توحیدند ولی حدود وسطا هستند برای برهان حمد، آنچه حدّ وسط برهان حمد است می تواند حدّ وسط برهان توحید هم باشد، اگر گفته شد که فاطر و جاعل و نیز خالق و رازق حدود وسطا هستند برای محمود بودن حق تعالی، برای آن است که این سوره با حمد الهی شروع شد.

اطلاق قدرت الهی، دال بر عدم توانایی بر تغییر ارسال و امساك آن

مطلب بعدی آن است که در پایان آیه اول، قدرت مطلقه خدا را ذکر فرمود که ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ در آیه دوم، اثر این قدرت مطلق را ذکر می‌کند می‌فرماید چون قدرت ذات اقدس الهی مطلق است چیزی را که او امساك بکند کسی نمی‌تواند ارسال بکند، چیزی را که او ارسال بکند کسی نمی‌تواند امساك بکند، اگر فرمود اگر فتح کرد و ارسال کرد کسی نمی‌تواند در برابر فتح او امساك کند یا اگر امساك کرد کسی نمی‌تواند در برابر امساك او ارسال کند برای اینکه او قدرت مطلق است و آن قدرت مطلقه با عزیز و حکیم تتمیم شده است.

امساك و ارسال تحت پوشش رحمت رحمانیه مطلقه خدا

مطلب بعدی آن است که آنچه مدبر اصلی این عالم است رحمت رحمانیه و رحمت مطلقه است که ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ آن رحمت مطلقه که دارد تدبیر می‌کند گاهی امساك می‌کند گاهی ارسال، گاهی می‌دهد گاهی نمی‌دهد، گاهی کم می‌دهد گاهی زیاد می‌دهد این امساك و ارسال هر دو زیر پوشش رحمت مطلقه‌اند.

قابل فرض نبودن تعطیل عالم از فیض خدا

رحمت مطلقه، تعطیل‌بردار نیست که ما بگوییم خدا بود و معطل، این فرض ندارد که در مرحله بعد فیض شروع شده، اگر کسی توانست در عدم محض، فاصله بین خالق و خلقش را تصور بکند او آزاد است ولی فرض ندارد در عدم محض بگوییم خدا بود بعد مدتی صبر کرد خب مدت، زمان و مانند آن فیض اوست بگوییم فعلاً مصلحت نیست بعداً مصلحت است خود فعلاً و مصلحت، فعل اوست فعلاً مفسده دارد خب فعلاً و مفسده همه موجودند و فعل او هستند. فرض ندارد که تعطیل محض باشد اگر کسی توانست فرض بکند در انتخاب آزاد است چون در عدم محض نه معیت فرض دارد نه تقدّم فرض دارد نه تأخّر فرض دارد، بنابراین تعطیل عالم از فیض خدا این فرض ندارد همان‌طوری که فیض خدا ابدی است و کسی که وارد بهشت شد برای ابد می‌ماند قیامت برای ابد هست این‌طور نیست که قیامت و بهشت محدوده‌ای داشته باشند و بعد از مدتی از بین بروند ابدی هستند منتها ابدی

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

بالعرض، آن ابدی بالعرض به ابدی بالذات متکی است اگر فیض خدا مثل ارواح انبیا، ارواح اولیا اینها هم ازلی بالعرض باشند چون به ازلی بالذات متکی هستند هیچ محذوری ندارد. اصل تعطیل عالم فرض ندارد، اگر کسی توانست فرض بکند خب در انتخاب راه آزاد است. تعطیل عالم، تعطیل فیض فرض ندارد.

فرض داشتن امساك فیض و مطابق رحمت بودن آن

اما امساك فیض فرض دارد خدایی که دارد تدبیر می‌کند به بعضی‌ها می‌دهد به بعضی‌ها نمی‌دهد. شرح این از بیان نورانی حضرت ابی‌ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیه) است که مرحوم صدوق در کتاب شریف توحید از وجود مبارك امام کاظم (سلام الله علیه) روایت می‌کند که از آن حضرت سؤال کردند جواد یعنی چه؟ فرمود اگر منظورتان از جواد در جهان امکانی است مثلاً انسان جواد کیست؟ آن‌که حقوق واجب را آدا بکند او جواد است اگر کسی حقوق واجب را ادا کرده است مسائل مالی‌اش را ادا کرد تکالیفش را انجام داد «هو الجواد» اما اگر منظورتان درباره ذات اقدس الهی است که از اسمای فعلیه خدا این است که او جواد است «فهو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن مَنع»^۱ او اگر بدهد جود است ندهد هم جود است زیرا آنجا که نمی‌دهد مصلحت است آنجا که نمی‌دهد حکمت است آنجا که نمی‌دهد آزمون الهی است که حکمت است پس يك وقت خدا دارد تدبیر می‌کند تدبیر عالم، افاضه عالم با رحمت رحمانیه اوست آن رحمت رحمانیه گاهی اقتضا می‌کند امساك فیض را، گاهی مقتضی ارسال فیض است «فهو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن مَنع» يك وقت - معاذ الله - دست‌بسته است تعطیل است کاری انجام نمی‌دهد چنین چیزی فرض ندارد.

مهندسی رحمانیت مطلقه قبل از ارسال و امساك فیض

بنابراین این امساك و ارسالی که در این آیه دوم است به رهبری رحمانیت مطلقه است رحمانیت مطلقه نقشه می‌کشد پیشاپیش، در بعضی از موارد ارسال است در بعضی از موارد امساك است هر دو زیرمجموعه رحمت رحمانیه‌اند آنجا که ارسال است رحمت رحمانیه است آنجا که امساك است آنجا هم رحمت رحمانیه است.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۷۳.

تبیین چگونگی سبقت رحمت الهی بر غضب او

لذا رحمت رحمانیه تعطیل‌بردار نیست «سبقت رحمته غضبه»^۱ این هم بیان نورانی امام سجاده (سلام الله علیه) است که در صحیفه عرض کرد «أنت الذي تسعى رحمته أمام غضبه»^۲ ای خدایی که رحمت او پیش از غضب او نه پیش، پیش از غضب او محقق می‌شود نقشه می‌کشد مهندسی می‌کند راهنمایی می‌کند بعد غضب سازماندهی می‌شود «أنت الذي تسعى رحمته أمام غضبه» هر جا خدا خواست غضب بکند پیشاپیش رحمت می‌رود ترسیم می‌کند که چگونه غضب بشوند چقدر غضب بشوند که با رحمت الهی هماهنگ باشد.

نعمت بودن وجود جهنم در هندسه جهان خلقت

پرسش ...

پاسخ: آن برای معرفت است نه برای عمل؛ در بخش عمل راهش همین است که «أنت الذي تسعى رحمته أمام غضبه» لذا در سوره مبارکه «الرحمن» که اصلاً شمارش نعمت‌های الهی است و اقرار گرفتن است نعمت‌های خدا را می‌شمارد این نعمت‌ها را که شمرده می‌فرماید: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ به کدام يك از آلاء و نعمت‌های الهی شما باور ندارید یکی از آن نعمت‌های الهی جهنم است ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ^۳ جهنم چقدر خوب است، عذاب چقدر خوب است این به به سوره مبارکه «الرحمن» است یعنی کل این نظام وقتی که انسان بخواهد این نظام را ترسیم کند به به بگوید، نظامی که جهنم نداشته باشد نظام ناقصی است خب این همه ظلم و کفر و آدم‌کشی و ترور و اینها هست يك حساب و کتابی در عالم نباشد خب همان‌طوری که ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ﴾^۴ ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾^۱ ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۲

۱. مصباح المتعبد، ص ۴۴۲ و ۶۹۶.

۲. الصحيفة السجادية، دعای ۱۶.

۳. سوره الرحمن، آیات ۴۳ - ۴۵.

۴. سوره الرحمن، آیه ۱۴.

درباره تك تك اين نعمت ها می فرماید: ﴿فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ آنجا که فرمود: ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ﴾^۱ فرمود: ﴿فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾؛ ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ به به چه جای خوبی است وقتی انسان جهنم را تنها می بیند بله خب جای عذاب است ولی در نقشه عالم، جهنم را می بیند می گوید بسیار جای خوبی است برای اینکه بالأخره تبهکار باید کیفر ببیند یا نبیند این همه آدم کشی ها بالأخره باید روزی کیفر داده بشوند یا نشوند؛ لذا در کل عالم، در نقشه عالم، جهنم جای بسیار خوبی است و آن کسی که جهنم و بهشت را در جای خود قرار داد همان کسی است که «تسعی رحمته امام غضبه».

مدیریت رحمت مطلقه عالم با اعطا و امساك

فتحصل که رحمت مطلقه تعطیل ندارد (يك) رحمت مطلقه گاهی جود است به صورت اثبات، گاهی جود است به صورت نفی (دو) این جود اثباتی و جود نفی ای به صورت ارسال و امساك در آمده، گاهی ارسال فیض است گاهی امساك فیض، اگر پدری، مادری به نوجوانش که اصرار می کند و با گریه از او موتور طلب می کند این اگر به او موتور بدهد رحمت نیست، این اگر به او موتور بدهد جود و بخشش نیست اگر به او ندهد جود و بخشش است چون مصلحت او نیست و هلاکت او را در بردارد «ان من عبادی من لا یصلحه الا»^۲ کذا و کذا، بنابراین امساك در فیض معنا ندارد امساك رحمت مطلقه معنا ندارد اما همان رحمت مطلقه که دارد تدبیر می کند گاهی عطا می کند گاهی نمی کند این نحوه مدیریت است.

پرسش: با توجه به قرینه غضب، این رحمت، رحمت رحیمیه نیست؟

پاسخ: نه، برای این شخصی که عذاب برای اوست ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ این رحمت رحیمیه نیست این رحمت رحمانیه است در برابر رحمت رحیمیه قرار دارد نه زیرمجموعه رحمت رحیمیه باشد.

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۲.

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۳. سوره الرحمن، آیه ۳۵.

۴. الامالی (شیخ طوسی)، ص ۱۶۶.

پرسش: اگر فیض خدا ازلی باشد تعدّد قدما نیست؟

پاسخ: نه، پس برای چه بالعرض گفته شد، فیض خدا ابدی است تعدّد قدما لازم نیست ابدی بالعرض یعنی بالعرض یعنی فیض اوست.

پرسش: حالا اگر ابدی باشد؟

پاسخ: ابدی و ازلی فرق ندارد ابدی بالعرض با ازلی بالعرض هر دو فیض اوست تابع اوست، سایه اوست، ظلّ اوست، مگر ابدی بالعرض چیزی از خود دارد ﴿عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾^۱ ازلی بالعرض هم همین طور است تعطیل فیض فرض ندارد که بگوییم معطل بود، عدم محض جلو و دنبال ندارد نه چیزی با خداست برای اینکه چیزی در عالم نیست عدم محض است، مثلاً بگوییم مدتی تعطیل بود بعد فیض شد خب مدّت، فیض اوست بگوییم اینجا فیض ندارد قدری صبر کرده خب يك قدری، بُعد می خواهد، فاصله می خواهد، درجه می خواهد، مرتبه می خواهد این فاصله یا درجه است یا مرتبه است یا زمان و زمین است بالأخره يك چیزی هست اگر هست، فیض اوست. فرض ندارد که تعطیل محض شده باشد تعطیل محض فرض ندارد حالا اگر کسی توانست فرض بکند آزاد است.

ترغیب به ذکر خدا بعد از بیان اوصاف کمالی او

بعد از اینکه حکمت نظری تمام شد نوبت به حکمت عملی می رسد حکمت عملی این است که حالا که معلوم شد او فاطر است او جاعل است او رازق است او خالق است به یاد نعمت های او باشید، این به یاد نعمت های او باشید ترغیب به ذکر و فکر و شکر، اینها حکمت عملی است یعنی کارهاست، اوصاف است، عقاید است، اخلاق است که انسان باید انجام بدهد ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ گاهی می فرماید: ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۲ اینها کسانی هستند که یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» خدا را عبادت می کنند گاهی برتر

۱. سوره نحل، آیه ۷۵.

۲. سوره بقره، آیات ۴۰، ۴۷ و ۱۲۲.

از اینها نمی‌فرماید به یاد نعمت من باشید می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۱ آن دیگر سخن از «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» و «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» نیست این همان بیان نورانی اهل بیت (علیهم السلام) است که هم از حضرت امیر آمده است هم از امام صادق (سلام الله علیهما) که عده‌ای حباً عبادت می‌کنند، شکرّاً عبادت می‌کنند نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نه «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۲ اگر آنها به یاد باشند به یاد مُنعم‌اند دیگران که اوساط اهل ایمان‌اند به یاد نعمت‌های مُنعم‌اند پس ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ برای اوساط اهل ایمان است ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ برای اوحدی اهل ایمان است ولی بالأخره فرمود خالق اوست، رازق اوست، به یاد خلقت او و به یاد نعمت او باشید و در همین راه صرف کنید.

عدم تعارض خروج انسان غیر حامد از انسانیت با حمد بهائم

در بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که فرمود اگر کسی حمد نکند از حدّ انسانیت خارج می‌شود به حدّ بهیمیت^۳ درست است بهیمه هم حمد می‌کند، پایین‌تر از بهیمه، گیاه هم حمد می‌کند، پایین‌تر از گیاه، جماد هم حمد می‌کند بر اساس آیه سوره مبارکه «اسراء» که ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۴ اما بهیمه حمد حیوانی می‌کند نه حمد انسانی، حمد انسانی این است که «صرف کلّ نعمة فی موضعها» برای حیوان موضع ندارد او غصب و حلال و حرام ندارد او علف سبز را می‌خورد حالا چه حلال چه حرام؛ این چنین نیست که حالا اگر کسی باغ سبزی را نشان ہماری داد این همار بگوید برای صاحب من نیست این‌طور نیست برای او علف سبز، غذاست چه حلال چه حرام؛ کسی که حلال و حرام ندارد آن حمد انسانی را ندارد گرچه حمد تکوینی حیوانی را دارد از حیوان پست‌تر بشود حمد گیاه و نبات را دارد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. رك: الكافي، ج ۲، ص ۸۴؛ رك: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

۳. الصحيفة السجادية، دعای ۱؛ «وكانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية إلى حدّ البهيمية».

۴. سوره اسراء، آیه ۴۴.

مأموریت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به صبر مثل سایر انبیا بر عدم پذیرش کلام او

فرمود این درباره توحید است و محمود بودن خدا، اعتقاد به توحید يك بحث است، حمد خدا يك بحث دیگر است بعد از بیان حکمت نظری که غیر از خدا احدی نیست ما را به حکمت عملی دعوت کردند که اعتقاد از يك سو، تخلّق از سوی دیگر، عمل از سوی سوم، بعد نوبت به رسالت می‌رسد می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ﴾ اگر اینها حرف تو را که پیامبری نپذیرفتند قبلاً هم همین طور بود این‌طور نبود که هر پیامبری که بیاید فوراً حرف او را قبول بکنند آنها هم صبر کردند تو هم ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۱ ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ﴾ آنها با بردباری حل کردند اینکه در قرآن فرمود: ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا و کذا، نام انبیا را می‌برند بعد فقط نام مبارك حضرت یونس را که می‌برند فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۲ برای همین است ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾^۴ ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا و کذا همین است اما فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ مثل یونس نباش که مسئولیت را موقتاً ترك کنی.

معاد ظرف ظهور بطلان مدعیان منکر دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

در همه موارد سخن از تأسی به سیره‌ای است که انبیا به آن سیره موفق بودند نه تأسی به خود انبیا ﴿فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ﴾ ولی این چنین نیست که هر کسی در عالم هر حرفی بزند بالأخره این مکتب‌های گوناگون، آرای گوناگون، اندیشه‌های گوناگون روزی حق و باطلش روشن می‌شود این از متقن‌ترین ادله معاد است برای اینکه می‌بینید این مکتب‌ها و ملل و نحل فراوانند همه اینها مدّعی‌اند که حق با آنهاست بالأخره جایی باید باشد، روزی باید باشد که روشن بشود حق با چه کسی است اگر چنین روزی نباشد که عالم لغو و باطل است حالا گذشته از آن مسائل عملی که عده‌ای ظلم می‌کنند باید به کیفرشان برسند عده‌ای عادل‌اند باید به پاداششان راه یابند مسائل

۱. سوره احقاف، آیه ۳۵.

۲. سوره قلم، آیه ۴۸.

۳. سوره مریم، آیه ۴۱.

۴. سوره مریم، آیه ۵۱.

حق و باطل مکتب‌ها هم بالأخره باید تکلیفش روشن بشود روزی بالأخره باید بیاید معلوم بشود این هفتاد و دو ملت حق با کدام يك از اینهاست فرمود بالأخره روزی می‌رسد که مرجع امور است حق روشن می‌شود (يك) و آنها که پیروان حق بودند بهشتی‌اند (دو) آنها که منکران حق بودند یا مدبران از حق بودند دوزخی‌اند (سه).

مأموریت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به پیروی از مکتب هدایتی انبیای گذشته نه خود آنها

پرسش: بر اساس اتحاد عامل و معمول تأسی به سیره انبیا یعنی تأسی به خود انبیا؟

پاسخ: نه، عامل و عمل غیر از آن عقیده است این مکتبی است که انبیا مطابق آن مکتب عمل کردند تو هم برابر آن مکتب عمل بکن لذا فرمود: ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾^۱ نه «بهم اقتده» اصل دین را خدا نازل کرد به انبیا آموخت این هدایت الهی است، انبیا به این هدایت آشنا شدند و عمل کردند اصل دین، حق است «مما لا ريب فيه» این برنامه انبیاست تو هم به همین برنامه عمل بکن نه به آنها اقتدا بکن ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ نه «بهم اقتده». در آیه پنج فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾.

هشدار قرآن به دو مانع یادآوری قیامت

بعد از اینکه فرمود به ذکر و فکر و شکر نعمت‌های الهی باشید و خوب بیندیشید، موحد باشید، حامد باشید و به دستور رهبران الهی عمل کنید فرمود وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ است قیامت حق است دو چیز شما را از قیامت باز می‌دارد: یکی سرگرمی این دنیای با زرق و برق، دوم آن دشمن سوگند یاد کرده که در تلاش و کوشش برای فریب شماست.

شبهه علمی و شهوت عملی، ابزار فریبندگی شیطان

البته او مهم‌ترین ابزاری که دارد همین ابزار دنیاست لکن شبهات علمی او هم سر جای خودش محفوظ است آن شبهات علمی او از سنخ فریبا بودن دنیا نیست او که - معاذ الله - شبهه علمی ایجاد می‌کند برای اینکه فریب بدهد از سنخ شهوت و غضب نیست که انسان را با دنیا فریب بدهد آن راه دیگری دارد او از هر دو راه استفاده می‌کند.

اخبار قرآن به دشمنی شیطان با انسان و ضرورت پرهیز از او

فرمود حیات دنیا شما را فریب ندهد (يك) آن غرور، کسی که مغرورکننده است فریب‌دهنده است فریبکار است یعنی شیطان، شما را نفریید (دو) برهان مسئله هم در آیه شش است که ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ﴾ یعنی همین غرور ﴿لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ او دشمنِ سوگند یادکرده شماست شما هم او را به عنوان دشمن بشناسید و لاغیر ﴿فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ تلاش و کوشش او این است که پیروان خود را با خود مستقیماً به جهنم ببرد ﴿إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ﴾ تا همه اینها جزء اصحاب آتش افروخته باشند.

نوآوری دین در تبیین دو مغالطه پیش روی انسان

دو مطلب است که برای همه ما مهم است که در بحث دیروز اشاره شد این دو مطلب حرف‌های نوی انبیاست از سنخ مغالطات علمی نیست که این سیزده قسم مغالطه‌ای که چهار هزار سال رواج دارد چند قسم‌اش مغالطه لفظی و چند قسم‌اش مغالطه معنوی است که در کتاب‌های منطق خواندید این مغالطات در بحث‌های اندیشه و معرفت هست اما يك نوع مغالطه است که فقط این را انبیا بیان کردند جای دیگر نیست.

مغالطه اول: بیان علی (علیه السلام) به نفوذ شیطان و تخلیه هویتی او

آن این است که شیطان گاهی در انسان نفوذ می‌کند تنها شستشوی مغزی نیست شستشوی هویتی است ما را می‌گیرد کجا می‌برد روشن نیست در قبضه خودش نگه می‌دارد کلّ این درون را از هویت انسانی ما خالی می‌کند (يك) خودش با ابزار و جنودش وارد حیثیت ما می‌شوند (دو) ما می‌شویم انسان‌نما (سه) شیطان واقعی (چهار) و خودمان را گم می‌کنیم خیال می‌کنیم ما، ما هستیم (پنج) این حرف، تازه است یعنی فصل مقوم ما ابلیس می‌شود اگر سؤال بکنی «هذا الرجل من هو» نمی‌شود گفت «حيوان ناطق» یا «انسان» این را نمی‌شود گفت؛ بلکه «ابلیس».

این شیاطین الانس تشبیه نیست اینکه در قرآن کریم آمده ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾^۱ تشبیه نیست. این خطبه نورانی قبلاً هم چند بار خوانده شد خطبه هفتم نهج‌البلاغه است. در برابر قرب نوافل که مستحضرید خدای سبحان طبق آن

روایتی که فریقین نقل کردند فرمود بنده من به وسیله نوافل به من نزدیک می‌شود تا از مُحب بودن به محبوب بودن منتقل بشود من محبّ او بشوم او محبوب من بشود، در مقام فعل نه در مقام ذات و نه در مقام صفت ذات، در فصل سوم یعنی مقام فعل «كنت سمعه كنت بصره كنت لسانه كنت يده كنت رجله»^۱ مجاری ادراکی و فعلی او را در آن حدیث شریف تبیین کرد. مشابه آن قُرب نوافل که خدا در مقام فعل، سمع و بصر انسان می‌شود این بیان نورانی حضرت امیر است در خطبه هفتم بعضی از بزرگان ما یعنی مرحوم آیت الله [سید عبدالله] شیرازی (رضوان الله علیه) بیت با برکت ایشان خدمت مهمّی به نهج البلاغه کردند تمام نهج البلاغه را یکجا جمع کردند چون مستحضرید که مرحوم سید رضی این جمله‌های با فصاحت و بلاغت هر نامه یا خطبه را ذکر کرده خطبه‌ای که مثلاً سه صفحه بود ایشان يك صفحه‌اش را نقل کرده برای اینکه آن جمله‌های آهنگین و با فصاحت تر و با بلاغت تر بیشتر را انتخاب کرده، گذشته از اینکه نکاتی را هم رعایت کرده. در خطبه هفت وجود مبارك حضرت امیر این چنین می‌فرماید، می‌فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأْمَرِهِمْ مَلَكَاً» برخی از پیروان شیطان می‌بینند هر چه شیطان می‌گوید انجام می‌دهند یعنی آنچه وسوسه‌های دورنی است «وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً» تعامل متقابلی است بین شیطان و این مردم، اینها تحت ولایت شیطان هستند (يك) شیطان هم اینها را دام خود، شريك خود قرار داد، حبل خود قرار داد (دو) وقتی که با وسوسه وارد حریم قلب اینها شد صبر کرد چه وقت قلب اینها باز می‌شود که وارد درون دل بشود، وقتی وارد درون دل شد آنجا لانه می‌کند، وقتی لانه کرد «فَبَاضَ» تخم‌گذاری می‌کند بیضه و تخم می‌گذارد این بیضه‌ها و تخم‌ها را می‌پروراند «وَفَرَّخَ» فرخ یعنی جوجه، در مقتل سیدالشهداء (سلام الله علیه) هست که وقتی سیدالشهداء آمد کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد «أنا الحسين بن فاطمه فَرَّخُكَ وابن فَرَّخَتِكَ»^۲ همین است «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ» در درون اینها تخم‌گذاری کرده این تخم‌ها را پرورانده شده جوجه، اینکه می‌بینید در هنگام نماز مرتب خاطرات می‌آید و می‌رود مثل جوجه‌هایی که وارد اتاق شدند مرتب پر می‌کشند آدم

۱. رك: الكافي، ج ۲، ص ۳۵۲؛ رك: المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۲۹۱؛ رك: الصحيح (بخاری)، ج ۷، ص ۱۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۷.

نمی‌تواند اینها را آرام کند همین است «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ» این دابّه‌ها در درون دل او با تدرّج، رفت و آمد فراوان دارند «وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ» حالا از درون به بیرون آمدند از راه چشم و گوش و دست و پا، همه اینها دارند در محدوده هویت او می‌لولند.

شیطان انسی شدن، ثمره تخلیه هویتی انسان و بیان نمونه‌ای از آن

آن وقت این شخص وقتی نگاه می‌کند با نگاه شیطانی نگاه می‌کند «فَنَظَرَ» شیطان «بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» با زبان اینها حرف می‌زند با چشم اینها نگاه می‌کند «فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخُطْلَ فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ» این تمام مجاری ادراکی این را گرفته اینها تشبیه نیست اگر قرآن فرمود يك عدّه ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ هستند یعنی این شستشوی هویتی است نه مغزی، آن هویتش را ذخیره کرده کجا برده معلوم نیست کلّ هستی او را شیطان پر کرده حالا آن‌که حرف می‌زند شیطان است اینکه در آن خطبه همّام یعنی خطبه ۱۹۳ نهج‌البلاغه که حضرت فرمود: «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ» آن شخص اعتراض بی‌ادبانه کرده که اگر موعظه اثر می‌کند پس چرا در شما اثر نکرد فرمود: «كَفَتَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ» این شیطان است که در زبان تو حرف زده است.

مغالطه آمیز بودن وجود انسان تحت ولایت شیطان

این يك مغالطه است یعنی این شخص انسان نیست خیال می‌کند انسان است دیگران خیال می‌کنند انسان است ولی واقعاً انسان نیست فریب او را می‌خورند يك دانشمند در مغالطه، فریب موضوع و محمول ناآشنا را می‌خورد دیگران در بحث‌های اجتماعی فریب این شخص را می‌خورند این واقعاً حیوان است، واقعاً ابلیس است (يك).

مغالطه دوم: جدّی پنداشتن بازی دنیا

مطلب دیگر و مغالطه دیگر این است که ما مجاز را حقیقت می‌دانیم، بالعرض را بالذات می‌دانیم، بالتّبع را بالاصاله می‌دانیم این هم حرف انبیاست در جای دیگر خبری از این حرف نیست و آن این است که دنیا بالأخره

زمینی هست، آسمانی هست، زندگی هست، زمین آیت حق است، آسمان آیت حق است، موجودات زمینی آیات حق‌اند، موجودات آسمانی آیات حق‌اند همه حق‌اند، آب حق است، هوا حق است، زمین حق است، معدن حق است اینها نعمت‌های الهی‌اند که خدای سبحان اینها را آفرید اما حالا من باید این کار را بکنم نه شما، من باید جلو بیفتم نه شما، من باید به این لقب و نام، شهرت پیدا کنم نه شما، این واقعیت ندارد این می‌شود دنیا، دنیا همین است این بازیچه است ما خیال می‌کنیم درس و بحث ما، زندگی ما برای این است که به این عناوین برسیم به ما می‌گویند عظما، به ما می‌گویند کذا، ما جلو بیفتیم، نام ما را، عکس ما را، این می‌شود دنیا، وگرنه زمین، دنیا نیست آسمان دنیا نیست فرمود اینها آیات الهی‌اند ما خیال می‌کنیم اینها واقعیت دارند اینها مجازند نه حقیقت و ما این مجاز را حقیقت می‌پنداریم تمام تلاش و کوشش ما برای این است این هم يك مغالطه است مثل اینکه يك انسان حکیم وقتی به بازی بازیگران نگاه می‌کند می‌گوید بازی چیز خوبی است ورزش است تأمین سلامت است اما حالا سرمایه سنگین را برای ورزش صرف کردن، تمام عمر را برای بازی صرف کردن، بددهنی کردن، فحش دادن، دعوا کردن، بازی را حقیقت پنداشتن است خب بازی که ارزش این را ندارد اصلاً ورزش برای این است که آدم نشاط پیدا کند ورزش که اصل نیست ورزش برای تأمین سلامتی و نشاط است مجاز است آدم این مجاز را حقیقت حساب بکند می‌شود مغالطه.

تبیین مغالطه آمیز بودن مقاطع پنج‌گانه زندگی دنیا

در قرآن فرمود شما این پنج مقطع را که حساب می‌کنید این پنج مقطع: اول و وسط و آخر، آخر و وسط و اول همه‌اش بازی است این پنج مقطع را در سوره مبارکه «حدید» فرمود، فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۱ نوجوانی يك نحو، جوانی يك نو، میانسالی يك نحو، شیخوخیت يك نحو فرتوتیت يك نحو، همین! در آیه بیست سوره مبارکه «حدید» فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ﴾ (يك) ﴿وَلَهُوَ﴾ (دو) ﴿وَزِينَةٌ﴾ (سه) ﴿وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ﴾ (چهار) ﴿وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ (پنج) انسان در دوران

کهنسالی نه می‌تواند خوب غذا بخورد، نه می‌تواند خوب بیاراید، نه می‌تواند خوب در جامعه سخنرانی بکند همه اینها از او گرفته شد فقط می‌گوید این مقدار مال دارم، این مقدار نوه دارم، این مقدار شئون دارم یا دارم این می‌شود تکاثر که دوران فرتوتی است دوران شیخوخیت هم تکاثر است من باید جلو بیفتم، این بازی‌ها، دوران نوجوانی و جوانی هم که معلوم است به تفاخر و به خوردن و به آشامیدن و به اجوفین رسیدن و اینهاست. این مراحل پنج‌گانه نشان می‌دهد که بازی است و اگر در بخشی از آیات دیگر، پنج مرحله نبود دو مرحله بود این منافات ندارد که این مراحل پنج‌گانه همه زیر پوشش این دو مرحله‌اند در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۶۴ به جای اینکه بفرماید دنیا پنج مرحله است می‌فرماید بیش از دو رنگ نیست ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾ همه‌اش بازی است یا بازی توپ و فوتبال است یا بازی القاب و بازی عناوین و این‌گونه از امور. در سوره مبارکه «انعام» هم مشابه همین بیان را دارد که آنجا هم فرمود جز بازی چیز دیگری نیست یعنی آیه ۳۲ سوره مبارکه «انعام» این است که ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ در سوره ۴۷ هم که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است آنجا هم به لهو و لعب حصر کرده،^۲ بنابراین ما پنج مرحله نداریم اول و وسط و آخر، این بازی است.

توبیخ علی (علیه السلام) بر انسان فریب‌خورده مذمت‌کننده دنیا

اگر کسی بازی را حقیقت بیندارد گرفتار مغالطه شد و گرنه در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه هست کسی در محضر حضرت امیر (سلام الله علیه) دنیا را مذمت کرده حضرت فرمود: «أَيُّهَا الذَّامُّ لِدُنْيَا»^۳ ای کسی که دنیا را مذمت کردی جایی بهتر از دنیا نیست این متجر اولیاست همه اولیا و انبیا و شهدا و صلحا و صدیقین در همین دنیا به مقام رسیدند کجا را داری مذمت می‌کنی؟! او بد نکرده او بیمارستان را به تو نشان داد، تیمارستان را به تو نشان داد، آسایشگاه را هم به تو نشان داد، قبرستان را هم به تو نشان داد او خلاف نکرده او فریب نداده تو فریب خوردی او چه کار باید بکند که نکرده او این چنین نیست که تیمارستان را نشان نداده باشد، قبرستان را نشان نداده باشد،

۲. سوره محمد، آیه ۳۶.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.

بیمارستان را نشان نداده باشد فقط بازار و پارک را نشان داده باشد او تو را فریب نداده تو فریب خوردی، می ماند آن غرور آن شیطان.

هشدار قرآن به آشتی ناپذیری شیطان با انسان

فرمود شیطان دشمن شماست دشمن تكُ بعدی، اینکه فرمود دشمن تكُ بعدی است سرش این است بالأخره انسان دشمن هایی دارد قابل مصالحه است اگر حیوان باشد، بالأخره می بینید گرگ ها، پلنگ ها ببرها حتی در خانه ها تربیت می شوند بالأخره مقداری با بعضی آشنا می شوند کاری با آدم ندارند اما تنها دشمن دوستی ناپذیر، شیطان است فرمود با او می خواهی چه کار بکنی با او فقط جنگ، اگر بجوای صلح بکنی او تو را به بند می کشد با هم به جهنم می روید او این چنین نیست که اگر صلح کردی کاری به تو نداشته باشد این از هر ماری بدتر است شما دیدید خیلی ها هستند با مار زندگی کردند الآن هم دارند زندگی می کنند، با عقرب زندگی می کنند مگر نیست مگر در این رسانه ها نمی بینید با مار زندگی می کنند، با عقرب زندگی می کنند، با یوزپلنگ زندگی می کنند اما با شیطان نمی شود زندگی کرد فرمود تنها دشمن سوگند یاد کرده شما این است فقط باید با او بجنگید کمی که نرم بشوید کنار بیاید آرام بشوید او بیشتر حمله می کند لذا فرمود: ﴿إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ تنها هدف او همین است اگر او دسترسی داشته باشد یکسر شما را با خودش می برد ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا﴾ با ﴿إِنَّمَا﴾ ذکر کرده يك دشمن آشتی ناپذیر هم اوست ﴿إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله رب العالمين»